



• درآمد:

« مدرس، سیاستمداری و شریعتمداری » در گفت و شنود
شاهد یاران با دکتر موسی فقیه حقانی

برخی از اطرافیان مدرس هم او را شناخته اند...

ببینیم، شهید مدرس و سایر علما هم نمی‌توانند از این قاعده مستثنی باشند. شهید مدرس از نهضت تنبک‌گویی بعدی، یا مقاطع تاریخی را درک کرده و در آنها حضور عملی و جدی داشته و یاد باره آن عمیقاً اندیشه و بحث کرده است. یکی از اصول اساسی سیاسی علما، طبیعتاً صیانت از اسلام است. هر چیزی که اسلام را به خطر بیندازد، علماً نسبت به آن حساسند و موضعگیری و حتی اگر بشود با آن مقابله جدی می‌کنند. شهید مدرس هم در این زمینه فوق‌العاده حساس است و می‌گوید که مصوبات مجلس نباید ذراتی با احکام اسلام تعارض داشته باشند و همین امر نشان می‌دهد که او در دفاع از اسلام، فوق‌العاده جدی است و این مسئله برایش امر ثانویه نیست.

بحث بعدی دفاع از تشیع است که برای علمای شیعه و مجتهدین و مراجع، اصل مهمی است و آنان خود را موظف به دفاع از کین تشیع می‌دانند. این نکته را هم در تحرکات و تصمیم‌گیری‌های شهید مدرس و هم در رفتار سایر علمای شیعه مشاهده می‌کنیم. در چهارچوب دفاع از جهان اسلام، وقتی لیبی اشغال می‌شود، مرحوم سید کاظم یزدی اطلاعیه صادر و حتی اعلام جهاد می‌کند. سایر علما هم همین‌طور. ایران توسط روس و انگلیس اشغال می‌شود و باز علما اعلام جهاد می‌کنند. در جنگ‌های ایران و روس هم این اتفاق می‌افتد. در همه این وقایع، علما اعلام جهاد می‌کنند که این اعلام، هم نظامی است و هم فرهنگی. تشیع برای ایران جنبه حیاتی دارد. از دوره صفویه، از زمانی که تشیع به عنوان مذهب رسمی اعلام شد، ایران و تشیع حکم ظرف و مظروف را پیدا کردند. اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی ایران باعث شد که کشور ما بتواند از نظر فرهنگی و سیاسی، هویت مستقلی پیدا کند، بنابراین دفاع از تشیع، امر بسیار مهمی است و یک عالم شیعی، وظیفه‌اش دفاع از آن است. موضوع دیگر ایران است و دفاع از آب و خاک که عرض کردم با مذهب تشیع حالت ظرف و مظروف را دارند، بنابراین اگر ایران سدهم بیند، بخشی از پیکره اسلام آسیب می‌بیند و لذا باید از ایران صیانت کرد. ممکن است تصور شود وقتی در جنگ‌های ایران و روس، علما حکم جهاد می‌دهند، برای نظام قاجاریه نوعی مشروعیت به وجود می‌آید، اما این فتوا به معنای مشروعیت بخشیدن به این نظام نیست، بلکه در مقابل حمله کفار یعنی روس و انگلیس باید به این حکومت کمک کرد تا از تمامیت ارضی ایران دفاع کند. در باره دفاع از اسلام و ایران توسط علما، مثال‌های زیادی را می‌توان مطرح کرد، از جمله کاری که شهید مدرس در قضیه مهاجرت و تشکیل دولت در مهاجرت انجام داد، لیکن در این بحث به همین

مظلومانه مرحوم مدرس به دست اوست. به نظر می‌رسد مجموعه اینها باعث شده که چنین تفکری شکل بگیرد. از همه مهم‌تر عدم درک اصول و شیوه تفکر و نیز اندیشه سیاسی علما، به ویژه شهید مدرس است که باعث شده چنین توهمی پیش بیاید. به نظر من ابتدا باید این اصول را بشناسیم و درک کنیم و سپس رفتار سیاسی شهید مدرس را بر اساس آن بسنجیم و ببینیم بر اساس ادعای این آقایان، کجا خارج از چهارچوب و اصول مورد قبول خود و مانند سیاستمداری که در عین حال معتقدات دینی هم دارد، عمل کرده است؟ تنها با شناخت چهارچوب فکری مدرس می‌توان دریافت که آیا او باتکیه بر مبانی دینی تصمیم‌گیری می‌کرده یا نه و آیا رفتارهای او در این چهارچوب، قابل‌تعریف هستند یا نه.

پس ابتدا بهتر است اصولی را که یک سیاستمدار شریعتمدار بدانها پایبند است، تبیین و سپس رفتارهای سیاسی شهید مدرس را با این محک ارزیابی کنیم. در یک نگاه کلی به اسلام و مبانی دینی، تبیین بین سیاست و دیانت نمی‌بینیم، البته سیاست به معنای اداره و تمشیت امور اجتماعی و سیاسی و مناسبات بین افراد و جوامع. اسلام دین جامعی است که اتفاقاً برای تنظیم حیات دنیائی ما آمده و دنیا را مزرعه آخرت می‌بیند و بنابراین برای سامان دادن به این مزرعه، فعال است تا بعد از قیامت، انشاءالله همه نتیجه اعمالمان را

حسین
شهید

● پس از فتح تهران، آخوند خراسانی اصرار دارد که مجلس دوم افتتاح شود و با تائید اوست که مرحوم مدرس به عنوان طراز اول وارد مجلس می‌شود. در اینجا آخوند خراسانی صراحتاً می‌گوید که بدیهی و طبیعی است که مشروطه هر کشوری باید مبتنی بر دیانت آن کشور باشد. چنین مضمونی را شهید مدرس هم در یکی از نطق‌هایش در مجلس بیان می‌کند که مشروطه در کشور ما بدیهی است که باید مبتنی بر اصول اسلام و تشیع باشد.

هر چند بعید به نظر می‌رسد که اتحاد وثیق دین و سیاست در اندیشه و عمل مدرس با قلم‌های سیاسی و کمرمق برخی از نویسندگان، قابل‌گسستن باشد. اما پیگیری و مرور اصل مسئله به عنوان یکی از کلیدی‌ترین ویژگی‌های نقش آفرینی سیاسی مدرس، ضرورتی غیرقابل‌انکار است. در گفت و گو با دکتر موسی فقیه حقانی، مدیر موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سعی در بازبینی ریشه‌ها و ابعاد این موضوع داشته‌ایم که نتیجه آن در پی می‌آید.

مردم ما پس از انقلاب، مدرس را به عنوان الگوی شاخص و نماد اتحاد دین و سیاست می‌شناسند. این روند در چند سال اخیر به دلیل اهمال برخی از مدرسان پژوهان یا غفلت برخی از متولیان شناخته شده مدرس پژوهی، روند معکوس به خود گرفته تا جایی که برخی او را داعیه‌دار سیاست فرادینی یا تفکیک بین سیاستمداری و شریعتمداری قلمداد می‌کنند و روندی تبلیغاتی در این جهت رو به توسعه است که اگر از سوی مدرس پژوهان به شکلی عمیق، تحلیل و تبیین نشود، ممکن است به تحریف آرا و اندیشه‌های مدرس منجر گردد. به همین دلیل ابتدا چنانچه عالی‌خاستگاه‌ها و منشأ‌های این رویکرد را بیان کنیم. همان‌طور که اشاره کردید عده‌ای دارند این ذهنیت را در باره شهید مدرس القا می‌کنند و این فرق دارد با خاستگاه نگرش افراد سکولار که تمعند دارند شیوه‌های سیاسی مدرس را غیر دینی قلمداد کنند. این گروه، دلیلی را که برای رویکرد خود می‌آورند، مبتنی است بر حضور شهید مدرس در مجالس شورای ملی بعد از تأسیس و از دوره دوم و فعالیت وی در قالب یک نظام پارلمانتاریستی که چندان هم مقید به اجرا و رعایت ضوابط شرعی و دینی نیست، هر چند در اصول آن، این رعایت نهفته است.

منظوران اصل نظارت علمای طراز اول است که در قانون وجود داشت، اما عملی‌ها؟

بله. مدرس به مجلس دوم به عنوان یکی از پنج تن علمای طراز اول می‌آید، ولی هیچ وقت این طراز اول، شکل عملی به خود نمی‌گیرد و بعد هم مرحوم مدرس کاندید می‌شود و مردم به او رای می‌دهند و به عنوان نماینده، به مجلس می‌روند نه به عنوان برگزیده مجتهدین و طراز اول، هر چند خودش می‌گوید که من نماینده پنج هزار روحانی و مجتهد هستم و لذا اگر حرفی را از من ثبت می‌کنید، باید دقیق باشد، چون برخاسته از یک موضع دینی است. شهید مدرس به شدت بر این مسئله تأکید دارد. به نظر می‌رسد این تصور به این دلیل برای برخی پیش آمده است که شهید مدرس در چهارچوب نظام پارلمانتاریستی می‌ماند و وارد عرصه‌های گوناگون عملی می‌شود و نیز گاهی اوقات تصمیماتی می‌گیرد که اگر کسی به اصول تصمیم‌گیری او واقف نباشد، احتمالاً دچار اشتباه می‌شود و حتی گاهی در رفتارهای او تناقض می‌بیند. در تاریخ می‌بینیم که در مقاطعی شهید مدرس با رضاخان همکاری می‌کند و گاهی با او درگیری می‌شود، به طوری که در مواردی کار به درگیری فیزیکی هم می‌رسد و رضاخان در راه پله مجلس می‌خواهد او را خفه کند و از همه بارزتر شهادت



طور است. حال شاید برداشتشان از مسیحیت درست نباشد، ولی به هر حال آنها هم قوانین دینی خود را رعایت می‌کنند. مرحوم آخوند خراسانی علیه تقی زاده می‌نویسد، «عاشق آزادی پاریس» و می‌گوید، «غریب‌ان برونند و این ملت را دغدغه‌های خودش راحت بگذارند تا متدینین و فرزندان این ملت به مجلس و سایر نهادها راه پیدا کنند.» این تفسیر نهایی مرحوم آخوند است که به نظر من هیچ تفاوتی با تفسیر شهید فضل الله نوری از مشروطه ندارد. شیخ فضل الله متوجه شده بود که مخالفین دارند اینگونه القا می‌کنند که نظرات او با نظرات آخوند تفاوت دارد و در روزهای آخر که عرصه بر او تنگ شده بود، فریاد می‌زد، «من همان مشروطه‌ای را قبول دارم که آخوند قبول دارد، همان مجلسی را قبول دارم که آخوند قبول دارد.» در هر صورت این نگاه آخوند خراسانی است و مدرس هم همین نگاه را دارد و خود را برای یک مبارزه ضد استعماری آماده می‌کند و با این نگاه وارد مجلس شد و وظیفه‌اش را بر اساس اصل دوم متمم قانون اساسی که مرحوم شیخ فضل الله نوری به تصویب رساند و البته به شکل ناقص هم تصویب شد و همه منویات او را در برداشت، انجام می‌دهد. وظیفه او این است که عدم مغایرت قوانین مصوب مجلس را با دین اسلام تشخیص بدهد و اعلام کند. بنابراین، این هم یک موضع دینی است که مرحوم شهید مدرس بر اساس آن وارد مجلس می‌شود، اما روند مصوبات مجلس در جهت سکولار کردن جامعه ایرانی است که شهید مدرس و سایر مراجع تلاش می‌کنند جلوی آن را بگیرند. مرحوم آخوند خراسانی، برای همین سفری به ایران می‌کند که مجلس را راه بیندازد و این پنج نفر هم در مجلس باشند، البته در این مقطع، سید عبدالله بهبهانی قبل از افتتاح مجلس، کشته می‌شود. جا به جا در مکاتبات و اعلامیه‌های آخوند این تاکیدها را می‌بینیم، وقتی مرحوم مدرس با روند سکولار کردن جامعه روبرو می‌شود، عقب نشینی نمی‌کند.

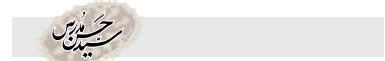
پس از منتفی شدن عملی طراز اول در مجلس، تغییر شیوه مدرس بسیار جالب و قابل تعجب است. به نظر شما منشأ، رویکرد جدید مدرس چه بود و چه اهدافی را در نظر داشت؟ البته آن قانون هیچ وقت لغو نشد، ولی اجرا نمی‌شد. اجرا و حتی تصویب آن هم حساب شده بود. یک خبرنگار امریکایی که گمانم اسمش هریس کوپر باشد، دقیقاً هم‌زمان با تصویب این اصل در مجلس می‌گوید، «مشروطه خواهان خیلی هوشمندانه این اصل را به تصویب رساندند. بعد از این، دیگر شیخ فضل الله نوری نمی‌تواند ادعا کند که مجلس و مشروطه مغایر اسلام هستند.»

روند کلی و اقدامات بعدی مشروطه خواهان نشان می‌دهد که تصویب اصل در واقع برای ساکت کردن شیخ فضل الله بود، نه به خاطر دغدغه‌های دینی.

کاملاً درست است. شیخ فضل الله صراحتاً می‌گوید که آنها این اصل را اجرا نخواهند کرد. از همان ابتدا هم معلوم بود که نمی‌خواهند این اصل را اجرا کنند و فقط حربه را از دست شیخ در آوردند. بعد هم که انتقادات شیخ به آخوند خراسانی و علمای نجف می‌رسید، آنها می‌پرسیدند، «با وجود این اصل، شیخ چرا نگران است؟» حتی این شبهه را در ذهن آقایان علما ایجاد کردند که شیخ با مشروطه و مشروطه خواهان مسئله شخصی دارد! حداقل این طور مشهور شد. بعضی از چیزهایی را که به علمای نجف نسبت می‌دهند، شاید در این فضا به وجود آمده باشد. در

سیاست را با دیانت همراه می‌دانند. مرحوم سید کاظم یزدی در مورد اشغال لیبی، واکنش نشان می‌دهد و فتوا صادر می‌کند، در مورد اشغال عراق و بین‌النهرین هم فتوا صادر و همه را دعوت به جهاد می‌کند و لذا بر خلاف تصور با تبلیغات عده‌ای، وی از غیر سیاسی نیست. او بر این اساس که بخشی از جهان اسلام مورد تهاجم قرار گرفته، برای مقابله و دفاع فتوا می‌دهد. در خصوص استبداد هم ایشان در سال ۱۲۲۴ قمری به مظفر الدین شاه نامه‌ای می‌نویسد و می‌گوید، «تعدیات را کم کنید.» او با مدلی که در عهد مشروطه پیاده شد، موافق نبود و به این نتیجه رسیده بود که این مدل به سوی سکولاریسم خواهد رفت.

آخوند خراسانی در مرحله اول موید مشروطه است، مرحوم مدرس هم همین طور، زیرا مشروطه را یک مبارزه ضد استبدادی برای آماده شدن در یک مبارزه فراگیر ضد استعماری می‌دانند. خیلی‌ها به این جنبه مشروط توجه نمی‌کنند و این طور تصور می‌کنند که مشروطه نهایتاً یک جنبش ضد استبدادی بود که در ایران صورت گرفت. آخوند خراسانی در اصولی که برای مشروطه ایران برمی‌شمرد، غیر از آنکه معتقد است که جور و ظلم حکام باید از بین برود، بحث تقویت ارتش را مطرح می‌سازد تا بتوان در برابر تعدی بیگانگان مقاومت کرد. بنابراین مشروطه از نگاه او یک بازسازی برای رفع تعدیات داخلی و خارجی است. مدرس هم همین اعتقاد دارد. در سال ۱۲۲۷، هنگامی که مشروطه خواهان شیخ فضل الله نوری را به دار می‌آویزند، مرحوم آخوند خراسانی، علیه مشروطه خواهان موضعگیری جدی می‌کند. اوگر این موضعگیری‌ها به شکلی دقیق، روشن و تبیین شوند، موضعگیری‌های شهید مدرس هم کاملاً روشن خواهند شد. مرحوم مدرس نماینده مراجع و در مجلس یکی از علمای طراز اول است. پس از فتح تهران، آخوند خراسانی اصرار دارد که مجلس دوم افتتاح شود و با تأیید اوست که مرحوم مدرس به عنوان طراز اول وارد مجلس می‌شود. در اینجا آخوند خراسانی صراحتاً می‌گوید که بدیهی و طبیعی است که مشروطه هر کشوری باید مبتنی بر دیانت آن کشور باشد. چنین مضمونی را شهید مدرس هم در یکی از نطق‌هایش در مجلس بیان می‌کند که مشروطه در کشور ما بدیهی است که باید مبتنی بر اصول اسلام و تشیع باشد، کما اینکه در کشورهای مسیحی هم همین



وضعیت کشور و وظایفی که یک عالم دینی دارد، موجب شد که شهید مدرس در نظام پارلمانی بماند تا بتواند با همان تری استفاده از خیرالموجودین و دفع افسد به فاسد، اوضاع را جمع و جور کند و به مطلوبش برسد. در آستانه کودتای ۱۲۹۶، شاید مطلوب مرحوم مدرس این بود که با شرکت نیروهای متدین و مسلمان و کسانی که به تمامیت ارضی ایران معتقدند و با بیگانگان ارتباطی ندارند، زمام امور را در دست بگیرد.

قدر بسنده می‌کنیم. همین طور استفاده از خیرالموجودین و یا دفع افسد به فاسد، اینها همگی اصولی هستند که بر عملکرد سیاسی علمای شیعی حاکم هستند. یک وقتی شما دارید در مجموعه‌ای زندگی می‌کنید که سطح آدم‌ها مشخص است و هیچ کدام مثلاً از صحابی یا تابعین پیامبر (ص) نیستند که شما بتوانید از آنها بهترین استفاده را بکنید. آدم‌هایی معمولی هستند که شما می‌توانید از هر کدامشان در مقطعی و در جهت اصولی که عرض کردم یعنی تمامیت ارضی ایران و صیانت از اسلام و تشیع استفاده کنید. بنابراین در مقاطع مختلف، افرادی را که دست کم به این اصول صدمه نزنند، به خدمت می‌گیری. اصل بعدی مقابله با استعمار است که شاید بشود گفت یکی از اولویت‌های اصلی علماست. هر وقت این اولویت به هم خورد، موضعگیری‌ها دچار اغتشاش شدند. ما در مجموعه تصمیم گیری‌هایی که علمای دینی دارند، مقابله با استعمار را به عنوان یک اصل مشاهده می‌کنیم. دفاع از تمامیت ایران در دفاع از اسلام و تشیع، کاملاً خودش را نشان می‌دهد. اگر ما از ناحیه استعمار تهدید نشویم، مبارزه با استبداد هم معنا پیدا می‌کند و مطرح می‌شود. اصل بعدی پرهیز از آشوب‌های کور اجتماعی و وارد شدن در ماجراهایی است که چشم انداز روشنی ندارند و ثبات و امنیت کشور را به نفع پدیده‌ای که سرانجام آن معلوم نیست، به خطر می‌اندازند. هنگامی که این اصول را بررسی و مواضع علما را مرور می‌کنیم، متوجه می‌شویم که عمده اقدامات سیاسی آنها به نحوی با این اصول پیوند داشت. اگر شهید مدرس با نظام قاجاری و با احمدشاه همکاری می‌کند و جلوی کودتای رضاخانی می‌ایستد، علتش این است که رضاخان را عامل استعمار می‌بیند، اما احمدشاه عامل استعمار نیست. احمدشاه هر چند شاه ضعیفی است، اما در چهارچوب قوانین سیاسی رایج در ایران به پادشاهی رسیده است و کمر به نابودی اسلام و تشیع و کباب ایران نبسته است. اینها در موضعگیری‌های شهید مدرس بسیار مهم هستند، به همین دلیل از احمدشاه دفاع می‌کند و حتی فردی را به فرانسه می‌فرستد که به احمدشاه بگوید برگرد، با هم جلوی این آدم می‌ایستیم. رضاخان برگزیده استعمار است و کمر به نابودی اسلام و تشیع بسته و مستبد هست و به قول آخوند خراسانی «استبدادی اشع تر از استبداد سابق» را حاکم خواهد کرد. آخوند خراسانی، استبداد بعد از مشروطه را اشع تر از استبداد سابق می‌دانست و می‌گفت که محمد علی شاه هم کارهایی را که برخی از مشروطه خواهان کردند، نمی‌کرد، بنابراین باید این اصول را در نظر بگیریم، چون اگر اینها را در نظر نگیریم، متوجه نخواهیم شد که مثلاً چرا در اینجا شهید مدرس از احمدشاه دفاع می‌کند. آیا شهید مدرس طرفدار قاجار است؟ اصولی را که احصاء کردید، در عملکرد شخص شهید مدرس چگونه جنبه عینی و عملی پیدا کرده‌اند؟

مرحوم مدرس در اصفهان مقدمات و دروس دینی را می‌گذراند. سپس در جوانی به نجف و سامرا می‌رود و محضر مرحوم میرزای شیرازی را درک می‌کند. از حکم تحریم که حکمی کاملاً دینی است به شدت تأثیر می‌گیرد. با این حکم، برای نخستین بار مقوله مهدویت و امام زمان (عج) وارد یک دستور سیاسی در دوران معاصر می‌شود. مرحوم میرزای شیرازی اعلام می‌کند که، «الیوم استعمال تباکو در حکم محاربه با امام زمان (عج) است.» و استعمار و به تبع آن استبدادی که با آن همکاری می‌کند، شکسته می‌شود. شهید مدرس تحت تأثیر این ماجرا قرار می‌گیرد و با میرزای شیرازی دیدار و از این ماجرا اظهار خوشحالی می‌کند. ایشان شاگرد مرحوم میرزای شیرازی بوده است. برای مدت بسیاری کمی. ایشان بیشترین بهره را از سیدین مرحوم آخوند خراسانی و سید کاظم یزدی طباطبائی، صاحب عروه، می‌برد. این دو بزرگوار هر دو دست اندر کار امور سیاسی مبتنی بر دین هستند. مرحوم آخوند خراسانی که در این عرصه، بسیار معروف است. ذکر این نکته را هم ضروری می‌دانم که شاید برداشت‌های غلط از مواضع سیاسی مرحوم آخوند خراسانی هم، نگرشی را نسبت به شهید مدرس مطرح کردید، تشدید می‌کند که باید به شکلی کاملاً جدی و عمیق به آن پرداخت. مرحوم آخوند خراسانی با مشروطه موافق است. مرحوم سید کاظم یزدی مخالف مشروطه است، ولی هر دو سیاسی هستند و هر دو

حسین

شهید مدرس به رضاخان نزدیک شد و خواست او را از انگلیسی‌ها جدا و به نفع اهداف خودش از او استفاده کند. در همین اثنا، حزب ایران نو و علی اکبر سیاسی با «حزب ایران جوان» جلو می‌آیند و با هم متحد می‌شوند و نهایتاً با برنامه‌هایی که می‌چینند، رضاخان را در همان مسیری که قرار بود برود، قرار می‌دهند.

در چهارچوب قوانین مشروطه سلطنتی پیش برود و شرایط هم طوری نیست که بتواند همه قواعد را به هم بزند و بگوید من اساساً نظام مشروطه سلطنتی و پارلمان را قبول ندارم و با کل این ماجرا مخالفم، می‌شود این حرف را زد، ولی تبدیل می‌شود به اقلیتی که کاری نمی‌تواند بکند و رضاخان یا هر کس دیگری می‌تواند او را به آسانی سرکوب کند. به نظر من شهید مدرس هوشمندی عجیبی به خرج می‌دهد. او می‌خواهد رضاخان را از سیطره انگلیسی‌ها خارج کند. گاهی اوقات هم این جنبه را تقویت می‌کند. فردی که گمانم نامش هاوارد باشد؛ یکی از دست اندرکاران مرموز سفارت انگلستان است. او به شهید مدرس مدرس مراجعه و با او صحبت می‌کند. شهید مدرس به او می‌گوید، «شما اخیراً دارید رضاخان را انگولک می‌کنید.» این دقیقاً عین عبارت اوست. او در ادامه چنین می‌گوید، «اگر شما امروز دست از سر رضاخان بردارید، من او را می‌گیرم.» مدرس به عنوان سیاستمداری که چهارچوب دینی محکمی دارد، حتی از رضاخان هم استفاده می‌کند. به چه شرطی؟ به شرط آنکه از استعمار دل بکند و از اقتدارش نه برای ایجاد نظام سکولار که برای تقویت ایران دیندار استفاده کند. به نظر من این واقع بینی است که هیچ تناقضی با اسلام و اصولگرایی ندارد. اتفاقاً مدرس چون اصول محکمی دارد، همه اینها را می‌تواند در چهارچوب فکری خود جای دهد و موفقیت‌هایی هم داشته است. لغو کاپیتولاسیون در دوره رضاخان در واقع باجی بود که رضاخان به شهید مدرس داد. البته مقدمات لغو کاپیتولاسیون در دوران صمصام السلطنه، قبل از کودتا، فراهم شده بود، ولی تصمیم علنی آن باجی بود که

هر صورت، شهید مدرس هنگامی که به مجلس می‌آید و می‌بیند که به این اصل، عمل نمی‌شود، کنار نمی‌کشد. او حالا در میان مردم دارای پایگاه مهمی است و لذا می‌ماند که این روند را اصلاح کند و دائماً هم تکرار می‌کند که این اصل باید اجرا شود. در یک جا از قول ایشان خوانده‌ام که، «قانون در صورتی صحیح است که مخالف مذهب نباشد.» این را در سال ۱۳۰۰، گمانم در مجلس چهارم، می‌گوید و بعد اشاره می‌کند که، «این مسئله هم فقط با حضور پنج نفر طراز اول محقق می‌شود.» مدرس به مجلس می‌آید و همان سیستم را ادامه می‌دهد و در عین حال نظراتش را هم اعلام می‌کند.

به نظر شما چرا مدرس از صحنه کنار نرفت؟

به نظرم وضعیت کشور و وظایفی که یک عالم دینی دارد، موجب شد که شهید مدرس در نظام پارلمانی بماند تا بتواند با همان تز استفاده از خیرالموجودین و دفع افسد به فاسد، اوضاع را جمع و جور کند و به مطلوبش برسد. در آستانه کودتای ۱۲۹۹، شاید مطلوب مرحوم مدرس این بود که با شرکت نیروهای متدین و مسلمان و کسانی که به تمامیت ارضی ایران معتقدند و با بیگانگان ارتباطی ندارند، زمام امور را در دست بگیرد. ملک الشعراء بهار می‌گوید که در آستانه کودتا، چند نفر قصد داشتند کودتا کنند. یکی از آنها شهید مدرس بود. البته من به لفظ «کودتا» در مورد ایشان معتقد نیستم. ایشان می‌خواست قدرت را از مجرای مجلس و قانون به دست بگیرد. او اصرار داشت احمدشاه را برگرداند و با همکاری همه نیروها، حتی شیخ خزعل، در برابر شاه که عامل بیگانه بود، مقاومت کند. رضا شاه حتی تبلیغ می‌کند که مدرس و شیخ خزعل، یکی هستند، در حالی که شهید مدرس، خزعل را دعوت می‌کند و می‌گوید، «تو پرونده ات خیلی سیاه است و باید به شکلی جبران کنی. جبران این است که بیانی با این آدمی که دارد استقلال ایران را نابود می‌کند و علیه اسلام و تشیع ایستاده است، مبارزه کنی.»

یکی از مستمسک‌هایی که برخی به آن متوسل می‌شوند تا مدرس را به فرادینی و سکولار عمل کردن متهم کنند، همین نکته‌ای است که شما به آن اشاره کردید و نام آن را استفاده از «خیرالموجودین» گذاشتید. مدرس در طول زندگی سیاسی‌اش، واقعاً سیاستمدار مسلطی است. برخی هستند که موج، آنها را می‌برد، اما مدرس موج آفرین و بر تمام قدرتمندان زمان خودش مسلط است و به همین دلیل با تهور و شجاعت، حرف خودش را پیش می‌برد. این تهور شاید این شبهه را ایجاد کند که این، شیوه عرفی سیاستمداران است و آنها هم همین گونه عمل می‌کنند.

وجه دینی این رفتار چیست؟

به نظرم می‌آید که در همان چهارچوب خیرالموجودین، اگر زمام امور در دست فرد باشد و همه شرایط را هم بسنجد و بر همه امور مسلط باشد و چهارچوب‌ها هم برایش روشن باشند، می‌تواند از افراد در جایگاه‌های مختلف استفاده و در صورت لزوم با آنها مخالفت هم بکند، کاری که شهید مدرس با مستوفی الممالک کرد. موقعی که می‌خواستند مستوفی الممالک را رئیس الوزرا کنند، مدرس همه امکانات داخل و خارج مجلس را جمع می‌کند که جلوی این کار را بگیرد، چون او عرضه مقابله با رضاخان را ندارد. مدرس می‌گوید، «شمشیر و عصای مرصع به درد مراسم تشریفاتی می‌خورند، به درد جنگ نمی‌خورند.» او مستوفی الممالک را به شمشیر مرصع تشبیه می‌کند که به درد آن شرایط نمی‌خورد و باید کسی بیاید که از پس رضاخان بر بیاید؛ اما از همین مستوفی الممالک در جای دیگری دفاع می‌کند. وثوق الدوله کسی است که در هنگام بستن قرارداد ۱۹۱۹، مدرس به شدت به او حمله می‌کند و مردانه مقابل او می‌ایستد و اساساً علت شکست وثوق الدوله و انگلستان در داخل، شخص مدرس و افراد پیرامونی او هستند. آدمی که در آنجا وثوق الدوله را لگدمال می‌کند، برای علم کردنش در مقابل رضاخان، از او دفاع می‌کند. البته هرگز برپرونده سیاه وثوق الدوله را فراموش نمی‌کند، اما این پرسش را مطرح می‌سازد که در حال حاضر، از او در جهت منافع ملت و کشور چه استفاده‌ای می‌شود کرد و چگونه می‌توان در مقابل دیکتاتوری رضا شاه ایستاد. شرایط کشور، شرایط بسیار خطیری است و اساساً جالی که از دستشان کاری برمی‌آید، همین‌ها هستند. شرایط هم طوری است که مدرس پذیرفته که

رضاشاه به مدرس داد و این دستاورد کمی نبود که عامل استعمار بیاید و کاپیتولاسیون را لغو کند. به نظرم روش مرحوم مدرس تا یک جاهائی موثر بود، اما همه چیز به دست او نبود و استعمار با تمام قدرت خود، دست اندر کار این بود که جلوی کارهای او را بگیرد. آدم‌هایی نظیر تیمورتاش و نصرت الدوله فیروز و امثال آنها هم در «حزب ایران نو» متشکل شدند که ترفند شهید مدرس را هم می‌خواست به رضاخان نزدیک شود و جلوی نفوذ استعمار را بگیرد، ناکار آمد کنند. شهید مدرس به رضاخان نزدیک شد و خواست او را از انگلیسی‌ها جدا و به نفع اهداف خودش از او استفاده کند. در همین اثنا، حزب ایران نو و علی اکبر سیاسی با «حزب ایران جوان» جلو می‌آیند و با هم متحد می‌شوند و نهایتاً با برنامه‌هایی که می‌چینند، رضاخان را در همان مسیری که قرار بود برود، قرار می‌دهند.

یکی از مستمسک‌ها برای سیاستمدار صرف جلوه دادن مدرس، اظهار نظرهای شبیه به اظهار نظر ملک الشعراء است که می‌گوید مدرس در سیاست، هیچگاه از مقام و قدرت دینی خود استفاده نکرد. این حرف، هم جنبه مثبت دارد و هم جنبه منفی. جنبه مثبت این است که مدرس از جایگاه بالای خود در اجتهاد، برای مجاب کردن طرف مقابل استفاده نمی‌کرد. جنبه منفی این است که او اساساً به عنوان یک سیاستمدار محض عمل می‌کرد و دیدگاه‌های دینی اش را در قضاوت‌های سیاسی خود دخالت نمی‌داد. تحلیل این دو نگاه در روشن شدن سلوک سیاسی مدرس بسیار روشنتر خواهد بود.

اولاً خود ملک الشعراء بهار در مقطعی، هم پیمان شهید مدرس است و مرحوم مدرس می‌خواهد از او استفاده کند. در عرصه ادبیات، مقام او مقام مسلمی است و در باره آن حرفی نمی‌زنیم، ولی شخصیت سیاسی او، شخصیت مستقل و استخوانداری نیست. او مدتی با انگلیسی‌ها هم‌اراده دارد و حتی خودش صراحتاً می‌گوید که من در مشفق با کنسول انگلیس صحبت کردم. و از او پرسیدم، «چرا در ایران کودتا کردید؟» معلوم است که با کنسول انگلیس مناسبات دارد. قبل از آن هم در تهران با انگلیسی‌ها مناسباتی دارد و به آنها می‌گوید، «از رفتارهایتان معلوم است که می‌خواهید کارهایی بکنید، اگر کاری از دست ما برمی‌آید، بگوئید تا انجام بدهیم.» اینها نشان می‌دهد که ملک الشعراء در مواضع سیاسی خود نوساناتی داشته و این نوسان‌ها خیلی هم کوچک می‌گویند که من در مشفق با کنسول انگلیس صحبت کردم. و از او پرسیدم، «چرا در ایران کودتا کردید؟» معلوم است که با کنسول انگلیس مناسبات دارد. قبل از آن هم در تهران با انگلیسی‌ها مناسباتی دارد و به آنها می‌گوید، «از رفتارهایتان معلوم است که می‌خواهید کارهایی بکنید، اگر کاری از دست ما برمی‌آید، بگوئید تا انجام بدهیم.» اینها نشان می‌دهد که ملک الشعراء در مواضع سیاسی خود نوساناتی داشته و این نوسان‌ها خیلی هم کوچک نیستند، ولی اینکه چرا شهید مدرس با او همکاری می‌کند، به این دلیل است که اولاً بهار محبوبیت دارد و ثانیاً در یک جاهائی با کودتا و انگلیسی‌ها موافق نیست، ولی از جهت شخصیتی به هر حال دچار نوعی رعب شده بود. مدرس هیچگاه برای سکت کردن و تخطئه مخاطب از قدرت و موقعیت دینی خودش استفاده نکرد، اما این دلیل نمی‌شود که رفتارهای او مبتنی بر اندیشه دینی وی نبوده باشند. او در جلسه سی و سوم مجلس، در ۲۱ صفر ۱۳۰۴، صراحتاً می‌گوید، «من خیلی در باره علم عقب ماندگی ملل اسلامی و ایران فکر کرده‌ام و معتقدم که علت اصلی عقب ماندگی اینها، جدائی دین از سیاست و دوری متدینین از امور سیاسی است. چون وقتی آنها این کار را می‌کنند، فضا برای غیرمتدینین باز می‌شود و آنها زمام امور را در دست می‌گیرند و دچار عقب ماندگی می‌شویم.» کسی که چنین تفکری دارد، آیا ممکن است که در مواضع سیاسی، دین را در نظر نداشته باشد؟

ملک الشعراء بهار غیر از مطلبی که شما در باره‌اش توضیح دادید، یک حرف دیگر هم زده که قطعاً نادرست است و آن هم اینکه می‌گوید مدرس مقام سیاست را از مقام روحانیت جدا می‌دانست.

این برداشت کاملاً غلط است. شهید مدرس در جلسه شصت و هشتم مجلس چهارم می‌گوید، «ما از مقالات روسو پیروی نمی‌کنیم، زیرا افکار عالیله محمدرضا عبدالله (ص) را در باره اجتماع، بهتر از افکار روسو می‌دانیم.» نظر مدرس کاملاً آشکار و مشخص است. «و ادامه می‌دهد، «لذا باید جد و جهد کرد که قوانین ما از حدود اسلامی تجاوز نکنند.» در کجا این فرد سیاست و دیانت را از هم جدا می‌کند؟ موقعی که شهید مدرس می‌گوید، «سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست.» حتی از این هم می‌خواهند تفسیر سکولار بیرون بکشند. مدرس



تندیس شهید مدرس اثر رسام آرتزنگی که در قاصه بین ساطن ۳۰ ساخته شد.

حجرتین

● شهید مدرس در جلسه شصت و هشتم
● مجلس چهارم می‌گوید، «ما از مقالات روسو
● پیروی نمی‌کنیم، زیرا افکار عالیله محمدبن
● عبدالله(ص) را در باره اجتماع، بهتر از افکار
● روسو می‌دانیم.» نظر مدرس کاملاً آشکار و
● مشخص است.» و ادامه می‌دهد، «لذا باید
● جد و جهد کرد که قوانین ما از حدود اسلامی
● تجاوز نکنند.» در کجا این فرد سیاست و
● دیانت را از هم جدا می‌کند؟

می‌گوید، «فلسفه ماهیت و اصول قوانین به واسطه پیامبر (ص) رسیده. آنچه که باید در باره آن اندیشه و بحث شود، موارد اجرای آن ماهیت و اداره امور با اعمال آن قوانین است. باید در باره آنچه که متعلق به اداره کردن امور سیاسی مملکت است بحث و اجتهاد شود و انتخاب اصلح می‌خواهد.» در جای دیگری می‌گوید، «هر جالف قانون می‌گوئیم یعنی قانون اسلام، اعم از اینکه به عناوین اولیه یا ثانویه باشد.» این مطلب را در شعبان ۱۳۲۹. در جلسه دویست و هشتاد مجلس دوم می‌گوید. این اظهارات دیدگاه‌ها نشان می‌دهند که شهید مدرس سیاست و دیانت را جدا از هم نمی‌داند و اتفاقاً به عنوان یک عالم دیندار، این را فرض می‌داند که نباید اقدامات ما، سر موئی با اسلام تنافر داشته باشند.

به نظر شما اطرافیان مدرس از جمله بهار، چقدر مدرس شناس بودند؟

با این اظهاراتی که شما هم از بهار نقل کردید، به نظر می‌رسد که آنها حاق شخصیت مدرس و موضعگیری‌های سیاسی او را به دست نیاوردند و گرنه این نتیجه گیری را نمی‌کردند که مرحوم مدرس سیاست جدامی دانسته است. شهید مدرس چهارچوبی را برای مقابله با استبداد و استعمار در نظر گرفته بود و آن هم تشکیل یک مجلس مستقل با حضور نمایندگان وطن دوست و مسلمان بود و این موضوع را به جد پیگیری می‌کرد. مدرس در چهارچوبی که به آن قائل است، از افراد استفاده می‌کند. به نظر می‌رسد این آدم‌های اطراف مدرس، آن اصول را درک نکردند و به همین دلیل احساس می‌کردند که شهید مدرس بر طبق شیوه‌های مکیالیستی عمل می‌کند. بعضی‌ها حتی این تعبیر را عیناً هم به کار برده‌اند و می‌گویند مدرس یک روز با کسی مخالفت روز بعد با همو موافقت می‌کرد. به نظر می‌رسد که نه مخالفین و نه موافقین مدرس، شیوه او را درست نفهمیده‌اند. اقلیت مجلس پنجم یک اقلیت پنج نفره است، ولی هیچ کدامشان با شهید مدرس توافق کلی ندارند و حتی نسبت موافقتشان با او هم بالا نیست. آنها با روند رو به رشد سیطره رضاخان مخالفند، ولی اتحادشان با شهید مدرس بر مبنای اصول

این قضیه را حل کنند تا بتوانند به ستوالات مردم پاسخ بدهند که می‌پرسند شما که حوزه را قبرستان می‌دانید و معتقدید که از این قبرستان هیچ صدائی بر نمی‌خیزد، پس اینها از کجا آمده‌اند؟ شهید مدرس کیست؟ امام خمینی کیست که یک نظام را بر می‌اندازد و جهان را تحت تاثیر شخصیت خود قرار می‌دهد؟ اینها متوسل می‌شوند به این مطلب که اینها هیچ نسبتی با نظام روحانیت ندارند و لذا سعی می‌کنند این افرادی را که هم اعتبارشان را از آن نظام می‌گیرند و هم به آن نظام، اعتبار می‌دهند، از سرچشمه‌های دینی شان جدا کنند و آنها را سیاستمدارانی وانمود کنند که تحت تاثیر عرفان ابن عربی، آمده‌اند و انقلاب کرده‌اند و تحت تاثیر بعضی از انقلابیون بوده‌اند. و با به این مسئله متشبث می‌شوند که اینها در چهارچوب مناسبات عادی حوزه درس نمی‌گفتند و تعلیم نمی‌کردند، مثل مرحوم شاه آبادی که به تهران آمده بود.

در هر صورت این طیف سعی دارند شهید مدرس را از خاستگاه دینی و حوزوی خود جدا کنند، در حالی که تمام موضعگیری‌های او مبتنی بر آموخته‌های دینی و حوزوی اوست و بارها این آموخته‌ها به کمکش آمده‌اند، به شکلی که نمی‌شود رفتارهای او را از سر منشاء‌های دینی او جدا کرد، در حالی که اینها سعی دارند این کار را بکنند.

بعد از انقلاب جریانی به وجود آمد که به نظرم عمیق تر به مرحوم شهید مدرس پرداخت. مرحوم امام(ره) ارادت ویژه‌ای به شهید مدرس داشتند و هر وقت می‌خواستند از یک جریان ضد دینی و ضد سکولار سخن بگویند، از شهید مدرس یاد می‌کردند. این باعث شد که جریان مدرس پژوهی بعد از انقلاب، روایت واقع بینانه‌تری از شهید مدرس ارائه کند و در این زمینه آثار خوبی منتشر شدند. این محققان در بررسی چهره مدرس نه تنها تفکیکی بین سیاست و دیانت نمی‌بینند، بلکه هر چه در سخنرانی‌ها و آثار شهید مدرس عمیق تر می‌شوند، بیشتر به این نتیجه می‌رسند و اینکه خاستگاه او حوزه بوده، جزو نکاتی است که در آثار بعد از انقلاب روی آن تأکید شده است. یک نکته جالب هم در مورد مرحوم مدرس به خاطر آمد. مدرس در مجلس صدر اعظم عثمانی، در پاسخ به او که به طعن می‌گوید بروید صدر عجمی بیایید، اعتراض و از ملت ایران و تمامیت ارضی آن و از تشیع دفاع می‌کند. وقتی جلوی امثال رضاخان می‌ایستد، در واقع با جریان غربگرایی مبارزه می‌کند که در صدد نابودی هویت ملی و دینی ماست. این رویکرد را از سال ۱۲۹۹ در نشریه کاه می‌بینیم که اینها همه تلاششان را در مسرتله برای نابودی اسلام و تشیع در ایران می‌کنند، ولی موفق نمی‌شوند. درست است که همه علما را خانه نشین می‌کنند، ولی مردم همچنان متدین هستند و شعائر دینی در ایران توسط مردم با شور و شوق پیگیری می‌شوند. از سال ۱۲۹۹ اینها به این نتیجه می‌رسند که به قول خودشان دیکتاتوری منور را در ایران حاکم کنند و در روزنامه کاه می‌نویسند که راه نجات ایران استقرار دیکتاتوری منور و مشیت آهنین در ایران است. وقتی در سال ۱۲۹۹، مشیت آهنین توسط انگلیسی‌ها و در قالب رضاخان بر سرنوشته ایران حاکم می‌شود، شهید مدرس در قامت یک عالم دینی ضد استبداد در مقابل رضاخان می‌ایستد و چون رضاخان دست نشانده انگلستان است، ایستادگی شهید مدرس جنبه ضد استعماری هم به خود می‌گیرد و لذا باید عملکرد شهید مدرس را در این چهارچوب ببینیم، ضمن اینکه انعطاف‌های شهید مدرس هم با استفاده از اصل خیرالموجودین و دفع افسد به فاسد، قابل تحلیل است. اگر شهید مدرس موفق می‌شد رضاخان را کنار بزند، بقیه برایش مسئله‌ای نبودند. کمر وثوق الدوله را که یک بار شکسته بود، همین طور قوام و دیگران نمی‌توانستند در برابر او قد علم کنند، به همین جهت وی برای کوبیدن رضاخان از وثوق الدوله و شیخ خزعل تعریف می‌کند و می‌گوید که می‌توانید گذشته‌تان را جریان کنید. به نظر می‌رسد که این رویکرد هم برخاسته از یک تقوای دینی است و هر کسی جرئت نمی‌کند به این شکل عمل کند. به نظر من فرد باید به جای محکمی تکیه زده باشد که بتواند در چهارچوب اصول فکری و اعتقادی خود و به نفع اهدافش، اینگونه، عوامل مختلف را به بازی بگیرد و حرکت کند. با تشکر از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشتید. ■

محکمی که او به آنها اعتقاد دارد، نیست. شهید مدرس هنگامی که می‌خواست طرحی را مطرح و بارضاخان مقابله کند، اگر چهار نفر با او موافقت می‌کردند، دست کم می‌توانست استیضاحی را مطرح کند. او کار کردن در چهارچوب نظام پارلمانی را پذیرفته بود و رای اقلیت و اکثریت در این چهارچوب، برایش معنا داشت. در اینجا پارگیری فقط در این چهارچوب معنی می‌دهد و به معنای اتحاد اصولی و استراتژیک نیست. آنها هر وقت اعتقادشان با شهید مدرس یکی بود، با او همراهی می‌کردند، هر وقت هم نبود، همراهی نمی‌کردند. جریان مدرس پژوهی را به چند دوره تقسیم می‌کنید و از نظر سلامت و صحت به هر کدام چه نمره‌ای می‌دهید؟ بعضی از مطالبی که در باره شهید مدرس نوشته شده‌اند، به دوره حیات او بر می‌گردند، از جمله اظهارات ملک الشعراء بهار در باره او و نیز آثری که بعدها مکی منتشر کرد که البته کار مکی، کار محکم و مثبته است. او به دنبال این نوع تفکیک‌هایی هم که بحثش را کردیم، نیست. بهار کسی است که به جدائی دیانت از سیاست قائل و عضو حزب دمکرات است. از اصول اساسی حزب دمکرات، جدائی دین از سیاست است و از این جهت هیچ فرقی

بین بهار و تقی زاده نیست و طبیعی است که بهار به مدرس چنین نگاهی داشته باشد. در این دوره کارهای ضعیفی دیده می‌شوند و البته کارهای خوبی مثل کار مکی هم هست. در دوره رضاخان مجموعه آثاری توسط عوامل رضاخان و دشمنان شهید مدرس چاپ می‌شوند که نهایت بی انصافی را می‌کنند. این آثار از این جنبه که موضع دشمن را در مورد شهید مدرس نشان می‌دهند، بد نیستند، ولی از آنجا که در آنها انصاف و دقت علمی وجود ندارد و وارونه گوئی می‌کنند، ارزشی ندارند. کمی قبل از انقلاب در زمینه مدرس پژوهی، جریانی به وجود آمد که بعد از انقلاب به حیات خود ادامه داد و به صورت جدی تری مطرح شد و آن، نگاه برخی از روشنفکران به شهید مدرس است که شیوه او را در حوزه، یک استثنا می‌دانند. طیفی از روشنفکران معتقدند که مصلحین در حوزه علمیه از دل حوزه و مناسبات آن برخاسته‌اند و به عنوان تک ستاره در آسمان حوزه درخشیده و تمام شده‌اند. بعضی‌ها را هم مولود بیرون از حوزه می‌دانند. به نظر آنها شهید مدرس، سید جمال و میرزا کوچک خان استثنا هستند. البته جایگاه و وزن این افراد را هم در نظر نمی‌گیرند و اینکه در این تحلیل چقدر می‌شود روی آنها حساب باز کرد. اینها امام را هم استثنا می‌دانند. اساساً این روشنفکران به نظام روحانیت قائل نیستند. از آن طرف هم چهره‌های شاخصی مثل شهید مدرس و امام را می‌بینند و می‌خواهند به یک شکلی

